



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نامبار: ۸۸۶۵۴۳۹۲
www.sharhnewspaper.ir
نشانی اینترنتی:
سازمان آگهی‌ها: ۲۴۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۸۸۴۴۱۳۸-۴۴
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا –
تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰
چاپ کلرگز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶

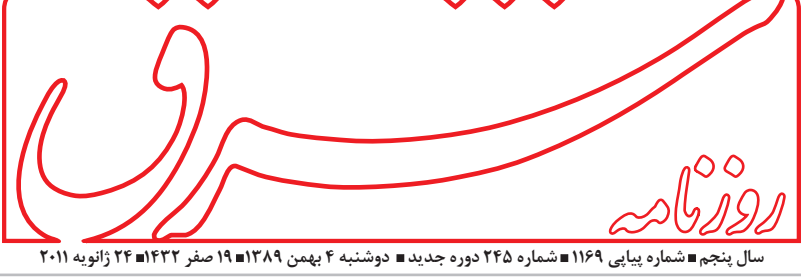
چراغ‌های خاموش

فرید مرادی

چشم‌انداز

این روزها خبرهایی مبنی بر تعطیلی چند کتابفروشی در خیابان کریمخان زند تبدیل به تیتیر بسیاری از نشریات شده است. راستی چرا کتابفروشی‌ها تعطیل می‌شوند، چرا در چند سال اخیر تعدادی از کتابفروشان دست از این کار شسته و کار دیگری را پیشه کرده‌اند. جین اپستین بنیادگذار مجله «هرسی‌های کتاب نیویورک» و مردی که به انقلاب بزرگ دو نشر نامبردار است، درباره کتابفروشی‌های مرکزی شهرها می‌گوید: «کتابفروشی‌های وسط شهرها با مجموعه کتاب‌های پشته‌וא، گسترده و به دقت فهرست شده که خوانندگان احساس می‌کردند هر آنچه می‌خواهند می‌توانند در آنها بیابند که بر اثر مهاجرت بزرگ به حومه‌ها، نخست آرام‌آرام و سپس به صورتی شتابان ناپدید شدند. تا امروز که از آنچه روزگاری در امریکا چند هزار کتابفروشی مستقل با قفسه‌های پر از کتاب بود فقط ۵۰ کتابفروشی با حدوداً همین تعداد – اگر همین قدر باشد– باقی ماند.» چهار اتفاق مهم در دنیای امروز کم‌کم به‌ باعث تعطیلی کتابفروشان مرکزی شهرها می‌شود. ۱– گسترش شهرها و افزایش جمعیت حومه‌ها، شهرک‌ها و مناطق حاشیه‌ای که رفت و آمد به مرکز شهر را بره‌زین‌ه، وقت گیر و دشوار می‌کند. ۲– مدت‌هاست ثابت شده «کوچک زیبا نیست». دیگر کتابفروشانی با مغازه‌های کوچک یاسخگوی نیازهای متنوع و رو به افزایش مشتریان خود نیستند. ۳– آنچه امروز در دنیا به انقلاب دیجیتال در حوزه فرهنگ شهرت گرفته و تجمیم کتابخانه‌ای چند هزار ردخلی در دستگاہی کوچک و گسترش عرضه مجازی کتاب کم‌کم کار را برای کتابفروشان سخت می‌کند. ۴– شهرهای بزرگ نیازهای بزرگ دارند، فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای یک ضرورت امروزی‌ن زندگی شهرنشیني هستند و بخش وسیعی از کتاب‌ها در دنیا در این فروشگاه‌ها عرضه می‌شوند و به فروش می‌رسند. دانشگاه نیز به‌ طور عمده جز چند کتابفروش خاص، به عرضه و فروش کتاب‌های درسی مشغول‌اند.

از گذشته تا حال
در سالیان دورتر در همین خیابان کریمخان کتابفروشی‌های زند و لاروس فعالیت داشتند. بعد هم یک کتابفروشی به اسم کسری پیدا شد که دوام نیافت و به مرکز عرضه تریکو تبدیل شد، بعد حسن کلبانیان کتابفروشی چشمه را دایر کرد که تبدیل به یکی از مراکز فروش کتاب تهران شد. بعد هم کتابفروشی نشر نقره افتتاح شد که مدرن بود و نوگرا اما عمرش چندان نپایید و مدتی بعد البته فرهنگسرای بساویلی جانشین آن شد. ناصر میرباقری هم کتابفروشی گویا را در این خیابان راه انداخت و بعد هم با خرید کتابفروشی لاروس آن را گسترش داد، البته مرخ آمین هم بود و با مسالتي که بر او رفت کارخانه لقای کتابفروشی را به عطایش بخشید و آن را به نشر آیلا واگذار کرد که حالا محل فروش کتاب‌های فنی است. نشر ایی هم بود و هست و بعد هم نشر ثالث که یک کتابفروشی مدرن و بزرگ و چندمنظوره را در این خیابان راه انداخت و کتابفروشی راد و ویستار و پارت و شاهنامه و نی بعدها دایر شدند که نشان از یک بازار گسترده کتاب در این خیابان بود. اما حالا به نظر می‌آید چنین نیست، همان گونه که امروز هم کمتر یادی از کتابفروشان ناصر خسرو و شاه‌آباد هست. چند تعطیلی چند کتابفروشی البته می‌تواند خبری نازحت‌کننده باشد اما اجتناب‌ناپذیر هم نیست. وقتی یک کتابفروش در همین راسته کریمخان خبر از فروش بیشتر دستفروش مقابل مغازاش از فروشگاه او می‌دهد چگونه دل و دماغی برای روشن ماندن چراغی می‌ماند که همین گونه هم دشواری‌های خاص خود را دارد؟ تنگناي معیشتی و اقتصادی البته می‌تواند دلیل واگذاری کتابفروشی باشد. سرمایه‌ای که بازده چنداني ندارد بهتر است در امر اقتصادی مفیدتری به کار افتد. در راسته مقابل دانشگاه تهران نیز در سالیان اخیر بسیاری از کتابفروشی‌ها تعطیل شده یا جای به دیگری سپرده‌اند. کتابفروشی دهمخدا که از سال ۱۳۳۸ با مدیریت شادروان محمود عظیمی در خیابان فخرزای راهاندازی شد و بعد به مقابل دانشگاه آمد و در کنار کتابفروشی چهر و ظهوری قدیمی‌ترین کتابفروشان این‌راسته هستند، با مرگ و تعطیلی شد و فرزندان‌ش نیز گرفتار دعوای ارث و میراث قید ادامه حیات کتابفروشی را زدند. کتابفروشی دنیا با مدیریت ابروایی جنب بازارچه کتاب از فروشگاه‌های بزرگ عرضه کتاب بود، اما هم مدیشر را خسته کرد و به یکی از ناشران کتاب‌های کمک‌آموزشی واگذار شد. کتابفروشی معرفت از قدیمی‌ترین ناشران و کتابفروشان تهران با مرگ حسن معرفت مدتی توسط داماد آن مرحوم دایر بود، اما مالاخره واگذار شد. کتابفروشی رز در ابتدای خیابان دانشگاه که در اواخر دهه‌های ۴۰ و ۵۰ از ناشران فعال و صاحب سبک بود، با مرگ مدیشر چند سال سالی است که تعطیل شده است و خانه کتاب نیز مدت‌هاست به فراموشی سپرده شده است. کتابفروشی فرانسه در تقاطع خیابان‌های انقلاب و دانشگاه که توسط برادران فرانزه اداره می‌شد که ناشر ادبیات ترکی نیز بودند، به آقاي کاشی‌چی مدیر انتشارات جوتنبرگ واگذار شد و او هم آنجا را از اداره کند که دیری نپایید و بیدل کرد تا فرزندش آن را اداره کند که دیری نپایید و به فروشگاه لوازم‌التحریر بدل شد. همین سرنوشت بر سر کتابفروشی بیگونه هم آمد. تیرازه هم که توسط مجید یکرنگیان اداره می‌شد و یک کتابفروشی بزرگ و مدرن بود نیز چند سال پیش به فروشگاه عرضه لوازم‌التحریر تبدیل شد. برادران نیکدست که هم خوشنام و هم خوشرو هستند چند سال پیش کتابفروشی‌های پیام و پیوند را واگذاشتند. کتابفروشی نشر روز هم از جمله کتابفروشان برجیده‌شده در مقابل دانشگاه است. کتابفروشی کلمه که توسط منوچهر اشرف‌الکافی اداره می‌شد چند سال پیش در اختیار انتشارات اطلاعات قرار گرفت. در اواخر دهه ۶۰ کتابفروشی نشر توکا نیز تعطیل شد، در خیابان شرعیتی نیز در سالیان اخیر کتابفروشی‌های «صبأ»، «کتاب ما»، «مهراد» و «برزگمهر» تعطیل شده‌اند.



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۶۹ ■ شماره ۲۴۵ دوره جدید ■ دوشنبه ۴ بهمن ۱۳۸۹ ■ ۱۹ صفر ۱۴۲۲ ■ ۲۴ ژانویه ۲۰۱۱

آخر

ضدپیشنهاد: کتاب «دیروز و امروز شعر فارسی»

دردسرهای یک فلسفه‌دان در عالم نقد ادبی

سیدعبدالجواد موسوی



اخوان خیلی سطحی است» و از همه جالب‌تر اینکه: «فروغ در ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد می‌خواسته ترجم خواننده را برانگیزد». البته هر کسی ذوق و سلیقه‌ای دارد. بنده هم ممکن است هیچ وقت شعر سپهری را نپسندم و از فضاهای خاصی که او آفریده هیچ خوشم نیاید اما نمی‌توانم شاعری سپهری را منکر شوم و اگر هم روزی بخواهم دست به چنین کاری بزنم باید دلایلی ذکر کنم. دیگر اینکه موحد عزیز درباره بعضی از شاعران و جریان‌های شعری اظهارنظری عجیبی می‌کند. مثلاً او نام «بیدل دهلوی» را در زمره دیگر شاعران سبک هندی به شمار می‌آورد که شعر را به جمله قصار تقلیل داده‌اند. فرمود: عیب می‌جمله‌گفتی هنرش نیز بگو. اگر بخواهم برای «دیروز و امروز شعر فارسی» حسنی قاتل شوم همانا ورود ضیاء موحد به عنوان فردی از اهل فلسفه به عالم نقد ادبی است که از جانب ایشان پیش از این هم اتفاق افتاده است. نفس حضور یک فلسفه‌دان به عالم نقد ادبی به شدت مغتنم است و فضای نقد ادبی را از رخوت و تکرار نجات خواهد داد، به شرط آنکه فلسفه‌دان خود را در محور معیار نداند و دست‌کم مانند مقاله‌ای که در مرد هوشنگ انتیاج نوشته است دلایلی برای اثبات نپسندد اما به هر حال دلیل‌اند، نه اظهارنظری‌های شخصی.

آخرین پیشنهاد: «صدای سوم» گزیده داستان‌های نسل سوم امریکا

غول‌ها کجا رفته‌اند

فرزام شیرزادی



بشمار می‌آید. آیا این یعنی غول‌های داستان‌نویسی امریکا چون فاکتور، همینگوی و فیترز جرالده از یاد نویسندگان نسل سوم امریکا رفته‌اند؟ احمد اخوت مترجم پیشکسوت ادبیات داستانی که آثار خاصی را از ادبیات داستانی جهان، به‌ویژه داستان‌نویسان انگلیسی‌زبان به فارسی برگردانده است، در این کتاب برای برخی داستان‌ها یادداشت‌های کوتاهی نوشته که برای فهم بهتر داستان درخوردند و علاوه بر این، مترجم، خواننده را در لذت خوانش خویش شریک کرده است. یادداشت اخوت با عنوان «در جستجوی پم اومان» خود داستان کوتاهی است که مطالعه و تاثیرش بر ذهن خواننده کتاب، کمتر از خواندن داستان کوتاهی شایخص نیست. اخوت بر مبنای «در جستجوی پم اومان» که خود عنوان بخشی از یادداشت است – مثل برخی داستان‌های مینی‌مال که عنوان هم بخشی از اثر به حساب می‌آید – کوتاه و با رعایت «اختصار» و در عین حال «جزنگاری»، اثری کوتاه را خلق می‌کند که بی‌تعارف، زیبا و خواندنی است و این «یادداشت‌داستان» خواننده کتاب را هم ترغیب می‌کند که فرایند پم اومان واقعاً کسیت و جاکست و این یعنی رمز و راز «پم اومان». علاوه بر این، مقدمه اخوت در این اثر مثل بسیاری از آثاری که نجف دراپندری، زنده‌یاد رضا سیدحسینی، ابوالحسن نجفی و… به فارسی برگردانده‌اند، کتاب را دارای اهمیت و قابل اعتنا و خواندنی‌تر کرده است.

در هزار توی اینترنت: معرفی یک رسانه تخصصی سینمای مستند

و مستند؛ کشف لذتی ناب

سعید احمدی‌پویا



هم نشسته‌اند. یکی از بخش‌های این سایت، «این چند نفر» است. در این بخش به کارشناسان سینمای مستند، ستون‌هایی اختصاص داده می‌شود تا به صورت مستمر، ازغدغه‌های خود بگویند و بازخورد مطالب خود را ببینند. مخاطبان می‌توانند با به چالش کشیدن این نظرات، باب توسعه بحث‌های نظری را درباره سینمای مستند بگشایند، در بخش «فیلم‌بینی» به‌نقدوبرسی فیلم‌های مستند پرداخته می‌شود و بخش «مستندگردی» به اطلاع‌رسانی و بیان خبرها و گزارش‌های مربوط به سینمای مستند می‌پردازد. در این بخش سعی می‌شود مطالب خواندنی درباره سینمای مستند در سایت‌ها و نشریات دیگر پوشش داده شود. بخش جالب این سایت، پرونده‌های سایت است. هر کدام از گردانندگان و علاقه‌مندان در این سایت، پروژه‌ای را تعریف می‌کنند و برای آن پروژه، برنامه نمایش فیلم، همایش و… برقرار می‌کنند. نتیجه این پروژه به صورت مقالات متعدد در سایت عرضه می‌شود. این فعالیت هفدمند سبب از تباط مستقیم گردانندگان سایت با مخاطبان می‌شود و بازخوردهای جالبی را به گردانندگان سایت می‌دهد. همچنین سبب می‌شود آثار این سینما مورد تحلیل‌های دقیق و موشکافانه قرار بگیرد و سبب اعتلای سینمای مستند شود.

گزارش آخر: پیشنهاد فرمانده «ناجا» برای تماشای فوتبال

سالن‌های سینما بین خانم‌ها و آقایان تقسیم شود

زنان برای تماشای فوتبال حق ورود به سینماها را ندارند. در حالی که سجادپور از تکذیب این ممنوعیت از نسوی اداره اماکن خبر می‌دهد، احمدی‌مقدم روز گذشته اعلام کرد: «اساساً دامن‌چه ضرورتی دارد که فوتبال از سینما پیش نباشد، در حالی که در کشورها اروپایی فوتبال به صورت زنانه و مستقیم از تلویزیون پخش نمی‌شود و مردم به کافه‌ها و رستوران‌ها می‌روند و پول پرداخت می‌کنند تا مسابقات را ببینند». بر اساس گزارش ایسنا فرمانده ناجا معتقد است در حالی که مسابقات به صورت زننده از تلویزیون پخش می‌شود، ضرورتی وجود ندارد که مسابقات از طریق سینما پخش بشود.

دونوازی علیزاده و خلیج

بهار سال ۱۳۹۰ زمانی است که حسین علیزاده آهنگساز و نوازنده برجسته در شهرهای مختلف ایران کنسرت‌هایش را برگزار می‌کند. منصور خلیج تنها کسی است که در این کنسرت‌ها علیزاده را همراهی می‌کند و تمامی این تور در قالب دونوازی علیزاده و او برگزار شده. تا به امروز برگزاری کنسرت حسین علیزاده به همراه خلیج در شهرهای شیراز، اصفهان، یزد، کرمان، گرگان، تبریز و قزوین قطعی شده است. به گزارش خبرنگارلین مجوز تمامی این کنسرت‌ها صادر شده است و امکان اینکه در شهرهای دیگری هم این برنامه اجرا شود، وجود دارد. علیزاده بعد از این برنامه در اروپا با استاد شهرام ناظری نیز تور دور اروپا خواهد داشت.
تهران : آذان ظهر ۱۲:۱۶ آذان مغرب ۱۷:۴۲ آذان صبح فردا ۵:۴۲ طلوع آفتاب ۷:۰۱



یک قصه پر غصه قدیمی

سیدعلی میرفتاح

mirfatah@yahoo.com

اگر من به اندازه دویر دبیرستان هم شیمی بلد بودم، الان یک مقاله مفصل و جدی می‌نوشت‌م که این بنزن مزاح‌م در هوای تهران از کجا نشأت می‌گیرد و در این شلوغی و آلودگی چه می‌کند و چطور می‌شود شرش را از نفس ممنوعی، ۱۰ آورد و از کابوس تمام‌نشدنی دبلم گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف مردم بپچاره نریزند. آلودگی تهران یک قصه گذشت، اما هرگاه که سر بلند می‌کنم و آسمان آلوده تهران را می‌بینم، آه می‌کنم که چرا آنها که سرشان به تن‌نشان می‌آزد و از شیمی و آلودگی و پالودگی سر درمی‌آورند، بعد به فکر نیستند که این‌گونه سس قاتل بنزن را توی کف